

## پیش‌خوان

**در حاشیه انتشار زندگینامه مستند شهیدسر لشکر ولی الله فلاحی**

### دروصف «امیر خستگی‌ناپذیر»

■ **سرهنک احمد حسینیا**



سر پیمانی که با خدای خویش بسته بودند، در جهت تحکیم پایه‌های این قیام خونبار و دفاع از کیان انقلاب و پاسداری از سرزمین عشق و شهادت جان برکف قدم در میدان مبارزه گذاشتند و ایثار را سرلوحه خویش قرار دادند، بریرا می‌دانستند شهادت در این راه رستگاری برای آنهاست.از ویژگی‌های این سلحشوران و سرداران انقلاب پاکی نیست و عمق خلوص آنها و همچنین همسویی این دلبران بااندیشه‌های رهبر انقلاب است. این همسویی و اطاعت آگاهانه که سبب تأثیر پذیری کامل می‌شود تا جایی می‌تواند پیش برود که عوامل تأثیرپذیرنده به عواملی کاملاًتأثیرگذار تبدیل شوند و ماننداجزایی کار ساز وفعال هم‌جهت باانقلاب وهمسو با رهبری تبدیل به یک جریان شوند یا به جریان‌سازی در جامعه، به‌ویژه در نهادهی که در آن خدمت می‌کنند بپردازند. سرلشکر شهید ولی‌الله فلاحی از جمله افراد تأثیرگذاری بود که در یکی از مقاطع بحرانی و پرآشوب در خدمتگزاری به انقلاب اسلامی نوبیاخوش درخشید و درینا که دست گل چین روزگار او را امان نداد. شهید فلاحی با موافقت شورای عالی انقلاب به فرماندهی نیروی زمینی و پس از چندی به ریاست عالی ستاد مشترک منصوب شد، سپس از جانب حضرت امام(ره) بعد از عزل بنی‌صدر اختیارات فرماندهی کل قوا به وی تفویض شد. در آن زمان ار تش و کشور با موانع و مشکلاتی از این دست روبه‌رو بود.

– تبلیغ و ترویج شعار انحلال ار تش؛ بدبینی توده‌های مردم به سران ار تش؛ عدم اجرای مقررات و انضباط در ار تش؛ ایجاد تردید و اغتشاش توسط عناصر گروهکی



شهید سر لشکر ولی‌الله فلاحی در جلسه شورای عالی دفاع

و ابستگان مستقیم و غیر مستقیم به امریکادر صوف و بدنه ار تش، طرحی توطئه‌های مختلف همانند طرح کودتای نوز و…

– اغتشاش و آشوب در کردستان و آذربایجان (همانند جمله و بورش به پادگان‌های سنجند، نقده، مریوان و پاوله) اغتشاش در گنبد، خوزستان و…

و تنها سه ماه پس از انتصاب به ریاست ستاد، پورش و تجاوز وحشیانه رژیم عراق به مرزهای کشورمان… اماوی با ایمان به انقلاب اسلامی و رهبری آن با تلاش شبانه‌روزی هر آنچه در توان داشت در طبق اخلاص نهاد و هر جا به وجودش نیازی بود، حضور یافت و آنگاه که در شرایط آن روز نوعی حالت تردید و یأس در دل برخی فرماندهان رخنه کرده بود، با رهنمود رهبر کبیر انقلاب، گفتار و رفتار سرلشکر فلاحی آمیخشد و دلگرم کننده بود. برای حمایت مردم از ار تش به میان مردم می‌رفت، در نمازهای جمعه پیام حمایت امام را از ار تش بیان می‌کرد و برسای مردم از ار تش می‌گفت که ار تش عنصر مراقبت و پوشش ملت و بنابراین جزئی از ملت است. تلاش وی در آن میان برداشتن موانع و انسجام دادن به ار تش و تقویت مبانی اعتقادی نظامیان بی‌وقفه بود و به درستی بیان می‌کرد که: «ما کسری موانع را از نظر نیرو و ابزار در جنگ با عراق با اعتقاد و ایمان به پاسداری از اسلام، انقلاب اسلامی و وطن اسلامی جبران کردیم» و آنگاه که این جملات را از این امیر سرفراز در تاریخ ۱۳۶۰/۶/۸ می‌شنویم که «من در برابر عظمت روحی شهیدها و جانبازان احساس حقارت می‌کنم و در مقابل آنها سر تعظیم فرود می‌آورم» از شهادت سسرفرازانه وی در شگفت نخواهیم شد، زیرا تنها یک ماه پس از این گفتار در هفتم مهر ماه ۱۳۶۰ به آرزویش رسید. امیر سرفراز جبهه‌حق در این اواخر به عرفانی بلند دست یازیده بود و همچنین حمایت بی‌درغ ابرقدرت‌ها را از دشمن و حرص اقتصادی و ادوات نظامی جمهوری اسلامی او را مایوس‌نا ساخت و همواره می‌گفت جنگ ما یک نبرد حسینی و ایمان در مقابل ابزار جنگی است. از آنجا که مرکز انستاد انقلاب اسلامی بنا به رهنمود حضرت امام خمینی (ره) به نگارش تاریخ انقلاب مبادرت ورزیده و بر آن است تا حمانسه‌آفرینی‌ها و فداکاری‌های مردانی برجسته از نسل مقاوم و انقلابی را به گوش نسل‌های آینده برساند و فریاد رسا و تلاش‌های سازنده آنها را برای جوانان این مرز و بوم و ارتشیان غیرتمند گوشزد کند. اقدام به چاپ و نشر این اثر از زنده کرده‌است، تا شاید گوشه‌ای از فداکاری این بزرگواران را پاسخگو باشد و ارزش‌های این چنین را به نسل‌های بعد منتقل کند.

#### ◆ نیما احمدپور

**آنچه پیش روی دارد، آغاز بن‌گفت‌وشنود بانو شهیندخت مجیدی طالقانی، همسر شهیدسر لشکر ولی‌الله فلاحی، پس از سیری شدن ۳۴ سال از شهادت آن بزرگوار است. این‌بابوی ارجمند این‌گفت‌وشنود را پس از اصرارهای فراوان پذیرفت و در منزل خویش، ما را میهمان نیکدلی و خاطرات خویش ساخت. هر چند خاطرات ایشان از همسر، پیش از مقداری است که در بی‌می آید، اما به دلیل پرهیز وی از گفت‌وگوهای مطبوعاتی، همین مقدار را مغتنم می‌شماریم و امیدواریم که تاریخ‌پژوهان انقلاب را به کار آید.**

■ ■ ■

**طبعاً به عادت مألوف اینگونه گفت‌وشنودها، در آغاز از چگونگی آشنایی‌تان با شهید سر لشکر ولی‌الله فلاحی و ازدواج با ایشان می‌پرسم. لطفاً در این‌باره خاطراتی را نقل بفرمایید.**

به نام خدا، من و سرلشکر فلاحی، دختر عمو پسر عمو بودیم و زادگاهمان طالقان است. هر دو دوران کودکی را در آنجا گذرانیدیم. ایشان تا کلاس ششم ابتدایی را در طالقان گذرانند و سپس به تهران آمدند و دوره اول دبیرستان را، در دبیرستان هشترووی بودند و دوره دوم را در دبیرستان نظام گذرانند. بعد از دیپلم و پوشش ملت و بنابراین جزئی از ملت است. تلاش وی در آن میان برداشتن موانع و انسجام دادن به ار تش و تقویت مبانی اعتقادی نظامیان بی‌وقفه بود و به درستی بیان می‌کرد که: «ما کسری موانع را از نظر نیرو و ابزار در جنگ با عراق با اعتقاد و ایمان به پاسداری از اسلام، انقلاب اسلامی و وطن اسلامی جبران کردیم» و آنگاه که این جملات را از این امیر سرفراز در تاریخ ۱۳۳۶/۱۳۳۶، در دانشکده افسری جشن ازدواج را گرفتیم. جالب اینجاست که تشییع پیکر ایشان هم، از دانشکده افسری بود.

**پس در واقع، زندگی شما به «ارتش» گره خورده‌بود؟...**

دقیقاً علاوه براین، ععد «۷» و مضرب‌های آن، در زندگی ما بسیار نقش داشت! عقد ۷ مهر، شهادت ایشان ۷ مهر، مهر هم ماه هفتم است و اولین فرزندم هم در سال ۱۳۳۷ به دنیا آمد و خداوند پسری به ما عطا کرد که فلاحی نامش را «کوروش» گذاشت. به ایران و اسامی ایرانی بسیار علاقه‌مند بود، ضمن اینکه مرد بسیار متدین و بالیامانی نبود و در تمام ادیان دنیا مطالعه کرده بودند که ببینند کدام دین کامل‌تر است؟ و طبعاً در این میان به اسلام و اصول آن اعتقاد زیادی داشت، معزها به سنت‌های ایرانی هم بسیار احترام می‌گذاشتند.

عرض می‌کردم که عدد ۷، همیشه در زندگی ما نقش جالبی داشت و پسرم کوروش در ۲۷ دی ۱۳۳۷، یعنی ۱۷ ژانویه و ۷ رجب به دنیا آمد!البته بسیاری از درجات و افتخارات ایشان هم، با عدد ۷ قرین بود. استاد ابراهیم صهبا هم درباره همین



**جلوه‌هایی از منش اجتماعی و اخلاقی شهیدسر لشکر ولی الله فلاحی در گفت‌وگوی «جوان» با شهیندخت مجیدی (همسر شهید)**

# ما را از دستگیری‌های خود در رژیم گذشته خبر نکرد!

موضوع شعری را سروده‌اند که از حفظ نیستم، اما در کتاب شرح حال ایشان آمده است. خداوند طی پنج، شش سال، چهار فرزند به ما داد. قبل از انقلاب حدود هفت، هشت ماهی می‌شد که تازه سر تیپ شده بودند و انقلاب شد. اوایل انقلاب هم اتفاقاتی روی دادند که اکثر مردم می‌دانند. عده‌ای از امرا کنار رفتند و بعضی هم ماندند. سرلشکر فلاحی با رأی شورای انقلاب یا دستور امام –دقیق نمی‌دانم، چون هیچ‌وقت دوست نداشتم وارد مسائل سیاسی زندگی سرلشکر شوم –فرمانده نیروی زمینی شدند.

**چه مسائلی پیش آمد که ایشان نه تنها به سر نوشت بسیاری از امرای رژیم گذشته مبتلا نشد، بلکه بر عکس، بسیار هم مورد اقبال سران انقلاب قرار گرفت و به این جایگاه رسید؟**

به دلیل ایمان و اعتقاد بسیار قوی مذهبی و دانش نظامی و بسیاری از دانش‌های دیگر. ایشان به‌خصوص در امور استراتژیک نظامی، بسیار دانشمند بودند. طوری بود که در دوره قبل، آقایان افسران وقتی می‌خواستند به درجه‌سر تیپی ار تقا یابند، به منزل ما می‌آمدند و پیش ایشان درس می‌خواندند و بعد می‌رفتند، امتحان می‌دادند و قبول می‌شدند و درجه‌سر تیپی می‌گرفتند.



**دربگیری‌های کاری و سیاسی خود را، نزد ما بروز نمی‌دادند. حتی در رژیم سابق هم که چند بار به زندان افتادند، ما متوجه نشدیم. این‌قدر این نازنین، در مورد همه چیز محکم و مقاوم بود**

**از مطالعاتی که داشتند و از فیش‌هایی که برمی‌داشتند جزوات و کتاب‌هایی دارید که منتشر نشده باشند؟**

خیر، کتابی که در سال‌های اخیر توسط سرهنک حسینیا نوشته و منتشر شده، مشتی است از خروار دانش فلاحی و واقعاً خیلی‌ها معتقدند ما تاکنون در ار تش، امیری تا این پایه یاد یافت، وطن پرست و باسواد نداشتیم!ایشان انسان بسیار صریح و صدیقی بود که همه چیز را در راه ایمان و ایران گذاشت.

**به دلیل اینکه اهل طالقان بودند، آیا با آیت‌الله طالقانی هم ارتباط داشتند؟**

قطعاً و داستان‌هایی هم در این‌باره وجود دارد، از جمله دیدارشان با ایشان در سفر کردستان. در عین حال، ایشان معتقد نبودند خانه و خانواده را در گیر مسائل سیاسی کنند. من هم چون می‌دانستم این خصوصیات را دارند، هیچ وقت سه‌لوا بیجا نمی‌کردم که مثلاً امروز از صبح که بیرون رفتید چه اتفاقی افتاد. به هیچ وجه، مگر اینکه خودشان حرفی می‌زدند و موضوعی را عنوان می‌کردند.

**چه اکنون دیدهایم؟ چه تفاوتی بین ایشان و دیگران می‌بینید؟**

ایشان همسر و پدری فوق‌العاده خوب و مهربان برای من و فرزندانم و فرزندسی خوب‌تر برای پدر و مادرش بود. دراین‌باره خاطره‌ای را خدمت شما عرض می‌کنم. آخرین مقام ایشان، فرماندهی کل نیروهای مسلح بود و حتی در این مقام هم، هر وقت به طالقان می‌رفتند، در حضور تمام زعمای قوم، اول از همه دست پدر و مادرش را می‌بوسید! احترام به پدر و مادر، همیشه در زندگی ایشان، بر هر چیز دیگر تقدم داشت. پدر و مادر و کل خانواده پدری، مادری و خانواده همسر را عاشقانه دوست داشت. از رابطه ایشان با فرزندانم چه بگویم؟ آخرین فرزندم در هنگام شهادت پدرش، چهار، پنج سال بیشتر نداشت و اسمش هم «دارپوش» است. اسامی دخترهایم هم ماندانا و آناهیتاست. دختر بزرگم دفتر چهای داشت که نظرات همه را می‌پرسید. از پدرش پرسیده بود: علت انتخاب این اسامی چیست؟ و ایشان پاسخ داده بود: کوروش راستین، ماندانای درستین، آناهیتای حیات‌آفرین و دارپوش قانون‌آفرین!

از پسر کوچکم می‌گفتم، هر بار که ایشان از جبهه به خانه می‌آمدند، به ایشان می‌گفتم: من هیچ وقت شما را در روشنایی روز نمی‌بینم، چون ایشان بعد از نماز صبح می‌رفتند ستاد مشترک و آخر شب هم برمی‌گشتند. پسر کوچکم خیلی مورد علاقه پدرش بود و هر وقت ایشان به نماز می‌ایستاد، می‌رفت و روی گرده پدرش سوار می‌شد و با پدرش الله‌کنگ می‌کردا می‌گفتم: «اقا! این نماز شما درست نیست!» می‌گفتند: «بسیار هم درست است، همیشه حستین سوار گرده پیامبر(ص) می‌شدند!» عاشق بچه‌هایم بود و آنها را به بهترین نحو تربیت کردیم و الحمدلله هر چهار تایشان بسیار موفق هستند.

**از چه زمانی، عملاً به جریان انقلاب پیوستند؟**

در زمان تیمسار قرنی که رییس ستاد کل بودند، ایشان فرمانده نیروی زمینی شدند. وارد مسائل سیاسی نمی‌شوم، چون همانطور که عرض کردم، کاملاً این مسائل را از زندگی خانوادگی جدا نگه می‌داشتند. ایشان مردی سیاستمدار و عاشق ایران و بنده هم یک کدبانوی ساده، عاشق همسر و فرزندان و خانام بودم!

**چطور خبر نا آرامی‌های کردستان به ایشان رسید؟ چند وقت آنجا بودند؟ ظاهراً یک بار تا نزدیکی مرگ هم رفتند. داستان از چه قرار بود؟**

ایشان فرمانده نیروی زمینی بودند و طبق دستور امام که ار تش باید سریعاً جلو برود و دخالت کند، به کردستان رفتند و الحمدلله با همکاری دکتر چمران و سایرین پیروز هم شدند و برگشتند.

**از آن روزها چه خاطراتی دارید؟**

باید خودتان را جای بنده بگذارید. همسر نازنین و پدر بچه‌هایم به آن منطقه فوق‌العاده حساس و خطرناک رفته بودند. در همان جا بود که ضد انقلاب به خودروی ایشان آر، بی، جی زد و ایشان صدمه خوردند. کمر ایشان به‌شدت آسیب دید، به‌طوری که ایشان را با هلیکوپتر به تهران و بیمارستان نظامی خانواده افسران آوردند. چند نفر از هم‌راهان ایشان هم زخمی شده بودند. فیلم و عکس‌های آن موقع هنوز هست و در مطبوعات هم چاپ شد. مدتی در آنجا بستری ستاد فرماندهی در لویزان یک تخت بیمارستانی گذاشتند و ایشان روی تخت بستری بودند و امور ار تش را اداره می‌کردند و افسران و فرماندهان ار تش می‌آمدند و در کنار تخت ایشان دستور می‌گرفتند.

**جراحشان چقدر کاری بود؟**

خیلی بد بود و خدا خیلی به ایشان رحم کرد. الحمدلله به لطف خداوند و به صورت یک معجزه خوب شدند. کار به جراحی نکشید. یک بار هم در کرخه قایقشان واژگون شد و آب ایشان را برد.

**در سال ۵۹؟**

بله، آب ایشان را تا نزدیکی‌های مرز عراق می‌برد و خداوند نجاتش می‌دهد و ایشان به ششاه درختی گیر می‌کند و پیدایش می‌کنند! حوادث گوناگونی را از سر گذرانند.

**از روزهای آغاز جنگ خاطره‌ای به**

## روزنامه جوان | شماره ۴۶۴۲

سفر در مونیخ یا فرانکفورت، از من پرسیدند: با چه وسیله‌ای به ایران برگردیم؟ گفتم: هر چه صلاح بدانید. ایشان دوست مهندسی داشتند که یک پایش مصنوعی بود و ماشینی را سفارش داده و سساخته بود که همه چیزش با دست کار می‌کرد!نگران بودم با این ماشین چطور این همه راه را خواهیم آمد، ولی این مرد به‌قدری نازنین بود که در‌های در طول راه اذیت نشدیم. اول سفر، آقای فلاحی به آن آقا گفت: باید بابت اینکه ما را با ماشینشان می‌آوردید پولی بگیرید، ولی ایشان زیر بار نرفت و در برابر اصرار آقای فلاحی گفت: «بسیار خوب، هر جا بنزین لازم شد، شما پول بنزین را بدهید!» و این‌طور بود که کل هزینه سفرمان شد ۵۰۰ تومان! بسیار ایام خوب و قشنگی بود. حالا لابد اگر بخواهید آن مسیر را ببینید، باید ۵ میلیون تومان خرج کنید! خیلی خوش گذشت و همه جا توقف داشتیم. ایشان از هر جهت بی‌نظیر بود و معتقدم خداوند همیشه بهترین‌ها را اول می‌برد. تازه سه ماه بود که وارد ۵۰ سالگی شده بودند که این اتفاق افتاد.

**ولی چهره‌شان بیشتر نشان می‌داد. این‌طور نیست؟**

بیشتر نشان می‌داد، از بس زحمت کشیده و ار تش از هم پاشیده پس از انقلاب را، منسجم کرد! از شکی که عمده مراکز آن، سوخته و چپاول شده و همه اسلحه‌ها از پادگان‌ها بیرون برده شده بودند!ایشان همه را طی دو سال و اندی، سر و سامان داد و نظم و دیسیپلین بی‌نظیری را برقرار کرد. قبل از انقلاب، ایشان در شیراز مأمور به خدمت بودند و در زمان انقلاب به تهران فراخوانده شدند. به شهادت کار شناسان، تنها جایی که اموال ار تش در آن، مورد دستبرد نشده قرار نگرفت، شیراز بود. از خاطرات شیرین دیگرم این است که هر بار که به طالقان می‌رفتیم، وسط راه آقای روشندلی ساکن بود. ایشان می‌رفت و سرش را نوازش می‌داد و احوالپرسی و کمک می‌کرد و دو باره راه می‌افتادیم. آخرین سفری هم که به طالقان آمدند و بعد از آن با تیمسار کفوری و دیگران به خدا ملحق شدند، چون بعد از حادثه کردستان کمرشان آسیب دیده و مسافرت با اتومبیل برایشان سخت بود، با هلیکوپتر به طالقان رفتند. به محض اینکه رسیدند همه بزرگان اعم از روحانی و نظامی به استقبالشان آمدند. پدر و مادرشان هم در صف اول ایستاده بودند. ایشان نگاهی به جمعیتی که به استقبال آمده بودند می‌اندازد و می‌بینند پیرمردی دارد لنگان لنگان جلوی ایدابلافاصله



شهید سر لشکر فلاحی در کنار همسر معظم انقلاب در دوران دفاع مقدس

**یاد دارید؟**

تا چشمشان به او می‌افتد، به طرفش می‌روند و با ایشان روبوسی و حال و احوال کردند و بعد برگشتند و با بقیه سلام و احوالپرسی کردند و باز در حضور همه نسبت به پدر و مادرشان نهایت احترام را گذاشتند. این خاطره برای همه کسانی که حضور داشتند خیلی حائز اهمیت بود و همه درس گرفتند که باید به پدر و مادر احترام گذاشت. متأسفانه داغ بزرگی بر دل پدر و مادرشان هم گذاشتند.

**آخرین دیدار تان کی بود؟**

از طالقان که برگشتیم، اوایل مهر بود که به جبهه رفتند و فتح آبادان و ماهشهر انجام شد. موقعی که به تهران برگشتند، هواپیما به دلیل نقص فنی در جنوب تهران سقوط کرد.

**طی این سال‌ها، علت دقیق سقوط هواپیما را متوجه شدید؟**

خواست خوداندا!ایشان هر بار که خداحافظی می‌کردند که بروند می‌گفتند: اگر ما را ندیدید، حلال کنید! آنگار به ایشان الهام شده بود در راه انجام وظیفه شهید خواهند شد و همین‌طور هم شد. اصلاً دلشان نمی‌خواست در بستر بیماری یا به مشکل عادی از دنیا بروند. همیشه آرزو می‌کردند در راه انجام وظیفه شهید شوند. فکر می‌کنم خداوند ما از دنیا برد. همیشه آرزو می‌کنم خداوند خیلی ایشان را دوست داشت که به خواسته‌شان جامه عمل بپوشاند.

**در طول سی و چند سال پس از شهادت ایشان، همسر شهید فلاحی بودن چه حال و هوایی دارد؟ رفتار مردم با شما چگونه است؟**

در تهران که کسی بنده را نمی‌شناسد! در فامیل مورد احترام همه هستیم، در طالقان خیلی بیشتر. همه لطف دارند و همه به من احترام می‌گذارند. طوری زندگی کردیم که الحمدلله همه به خانواده ما احترام می‌گذارند و به نیکی رفتار می‌کنند، به‌خصوص از ایشان.

**با تنسکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.**